

تربیت اراده

بقلم آقای میرزا عیسی خان صدیق

(بقیه از شماره قبل)

- ۲ -

در مقاله سابق اراده را تعریف کردیم - اهمیت و لزوم تربیت آنرا بیان کردیم و گفتیم بچه کیفیت در اطفال از زمان شیر خواری تا سن سه موجود است و چگونه در این سن اراده میخواید ابراز وجود کند ولی هادی و راهنما ندارد در خاتمه آن مقاله تذکر دادیم که راهنمای اراده طفل در آنکه او خواهد بود ولی از خود پرسیدیم آیا باید منتظر شد که در آنکه بتدریج نمو کند و اراده را هدایت نماید یا باید رأساً آنرا از همان کودکی رهبری کرد.

بدیهی است که از سه سالگی ببعد طفل فوق العاده

خطر نادانی
طفل

فعال و باصلاح ما شیطان است - احتیاط نمیفهمد

چیست - تجربه بهیچوجه ندارد - قوانین طبیعت را

نمیداند - هوا و هوس زیاد دارد و بالاخره از قواعد اخلاق ذهنش بکلی عاری است چنانچه او را بحال خود گذارند تا کم کم اراده اش بوسیله فکر و آزمایش هدایت شود خطرات بسیار برایش در پیش خواهد بود. چون محتاط نیست مثلاً همین که میلش کشید سر حوض میرود - چون از قوانین طبیعت بیخبر است و نمیداند که قوه ثقلی در میان هست که موجب سقوط اشیاء و اشخاص میشود و اطلاع ندارد که انسان در توی آب نمیتواند نفس بکشد بطرف آب خود را سرازیر میکنند و ممکن است باب او فتد و موجب هلاکت خود گردد.

اینجا است ده عقیده روسو (۱) در ظاهر بکلی برخلاف عقیده روسو
 عقل سلیم بنظر میاید. او و هربرت اسپنسر (۲) هر دو معتقدند که باید کذار
 نتیجه عمل و اقدام بطفل بفهماند کاری که کرده است خوب بوده یا خیر. بعقیده آنها وقتی طفل میل کرد
 (این نکته فراموش نشود که تا زمانیکه در آکه و عقل طفل در تصمیم او دخیل
 نیست میل او عینا اراده اوست) نزدیک آتش برود نباید ممانعت کرد
 گرمای آتش باو خواهد فهماند که بازیچه خطرناکی است.

البته این عقیده تا اندازه ای مقرون بصلاح و صواب است تا چه اندازه روسو
 معوق است؟ زیرا هیچ آموزگاری بهتر از طبیعت نیست و هیچ چیز
 انسان را بیش از عواقب اعمال او متنبه نمیکند.

دیگر نمیتوان گفت که قوانین طبیعی مثلا در حق فلان طفل غرض ورزی
 کرده و یا از روی دلبخواه فلان تشبیه را در فلان طفل روا داشته زیرا که
 طبیعت کور است و قوانینش با کمال بیرحمی و از روی بیطرفی صرف
 هرکس را برخلاف آن رفتار کرد سیاست میکند، طفل هم نمیتواند چنانکه
 در مورد انسان ممکن است حس انتقام در او ایجاد شود بر ضد قوای
 طبیعت که همگی کورند و بی ادراک کینه ورزی کنند یا با آنها مجادله و
 مشاجره نماید.

تمام این محسنات در سیاستی که طبیعت میکند موجود است ولی
 مضرات این نوع تربیت اراده در بعضی موارد بیشتر است.

اولا چنانچه بگذاریم همیشه طبیعت فقط مربی طفل باشد و هرکاری که
 طفل خواست بکند از او جلوگیری نکنیم تا نتیجه آن عایدش گردد

(۱) Rousseau (۲) Herbert Spencer - فیلسوف معروف انگلیسی

(۱۰۹۳ - ۱۸۲۰) - کتاب تربیت بدنی و ادبی و اخلاقی

و ملتفت شود که کارش خطا بود یا صواب - چه بسا که آن خطا غیر قابل ترمیم است و صدمه‌ای که ماده یا معنا بطفل وارد میاید جبران نا پذیر. فرض کنید پسر بچه را که عادت زشتی دارد و حرکات قبیحی را مرتکب میشود اگر تنبیه او را بطبیعت‌واگذار کنید سلامتی او در خطر خواهد بود و نمیشود گذارد برای تمام عمر سلامتی از او سلب شود تا بداند که اعمالش برخلاف طبیعت بوده. در این مورد و موارد مشابه باید جلوگیری و ممانعت کرد و عقیده روسوارا کنار گذاشت. این ممانعت هم در صورتی ممکن است که انسان در موقع مطلع شود. بنا بر این لازمه اش اینست که همیشه اشخاص مانند فرشتگانی که در روی دوشهای انسان ناظر اعمال او هستند پیوسته مواظب و مراقب باشند که طفل از جاده راست منحرف نشود و بمحض اینکه میل کرد بر خلاف طبیعت یا اخلاق رفتار کند او را بیدار نمایند و در راه راست اندازند بطور کلی آیا این مسئله غیر عملی نیست؟

ثانیا اگر بنام قوای طبیعت مربی طفل باشند و همه جا بوسیله زور و قدرت خود او را سیاست دهند عوض هدایت و راهنمایی او را باطاعت و انقیاد واداشته اند و بجای اینکه او را آگاه سازند او را ضعیف نموده اند. البته اراده را باید مطیع ساخت ولی در چه وقت؟ - وقتی که سرکشی میکند. آنها مطیع نسبت بچه قوه‌ای؟ - نسبت بعقل نه نسبت بزور. اگر غیر از این باشد - اگر اراده را مطیع و مقهور قوای نامحدود طبیعت کردید آدمی که بار میاورید نسبت بطبیعت همیشه خاضع و ضعیف خواهد بود و هر وقت میخواهد تصمیمی بگیرد و اراده بکند طبیعت را يك عامل غالب و مستولی بر خود فرض خواهد کرد و این برخلاف منظور ماست که میخواهیم انسانی تربیت کنیم با اراده که در

تمام قضایا از روی ازادی کامل تصمیم بگیرد .

اولین قاعده اطاعت
 شاید بگوئید طفل در کودکی عقل پا بر جایی ندارد تا بتواند اراده‌اش را تابع خود سازد. البته این ایراد شما وارد است. در تربیت اراده نخستین قاعده که برای اطفال باید معمول داشت این است که مطیع اراده مربی خود باشند باین معنی که پدر و مادر یا الله و دایه و آموزگار قبل از اینکه طفل بحد رشد و بلوغ رسد در کارهایی که میخواهد بکند باید از خطر و گمراهی حفظش کنند و او را در راه صحیح و سالم بیندازند و هدایت کنند.

خود طفل نیز حس می‌کند که باید مطیع باشد و بر طبق اراده مربی خود رفتار کند. دختری است بسن دوسال و نیم که از من چند مرتبه پرسیده که خوردن فلان میوه برایش خوب است یا بد - بازی کردن با فلان حیوان صلاح است یا خیر آیا این سؤالات برای این نیست که بر طبق نصیحت من رفتار کند؟ آیا خود این مسئله نمی‌رساند که طفل کوچک بالطبع همانطور که یک اراده سرکش دارد در مقابل نیز حس انقیاد نسبت ببزرگتر دارد؟

از این حس انقیاد باید استفاده کرد ولی باید کاملاً مواظب بود که عادات و اخلاقی که مربی بطفل تزریق میکند و نصایحی که میدهد و راهنمایی‌هایی که مینماید از روی کمال دقت و فکر باشد زیرا تمام آنها باندازه‌ای در طفل کوچک اثر میکند که تمام عمرش تاثیر زیاد خواهد داشت. این يك نکته را که رعایت کردید میتوانید قانون تربیت اراده اطفال خرد سال را در این کلمه بکنجانید : اطاعت

لزوم ذکر
دلیل

بدبهی است که اجرای این قانون باید محدود باشد به اطفال خردسال. بمحض اینکه طفل شروع کرد بفهمیدن و قضاوت کردن باید طریق تربیت اراده را تغییر داد تا سن سه یا چهار میشود بطفل فقط امر و نهی کرد و هیچگونه دلیلی برای او نیارود ولی از این سن بیلا باید حتی الامکان علت و دلیل امری که میکنید بزبان کودکی برایش بیان نمائید و عملا باو حالی کنید که فقط مطیع اراده شما نیست بلکه يك قوه عالیتری بر شما و او حکم فرماست چنانچه برای راحتی خود بخواهید بدون چون و چرا اراده خود را بر او تحمیل کنید یکنفر مستبد ظالم بنظر طفل جلوه گر خواهید شد و نتیجه ای که میگیرید از دو حال خارج نیست. یا طفل یاغی و عاصی میشود و از همان کودکی کینه شدیدی برضد هر امر و حاکی پیدا میکند و وقتی بزرگ شد نمیخواهد زیر بار هیچ حکومتی برود و ممکن است وجودش برای جامعه مضر واقع شود - یا طفل مطیع محض و منقاد صرف میشود و حاضر است از هر کس فرمانبرداری کند و هر کس را بصاحبی و آقائی خود قبول کند و نسبت باو بنده و برده شود. واضح است که نه آدم سرکش و یاغی بدرد میخورد و نه انسان عبود عیب و هیچ يك از این دو در زندگانی سعادت مند نیستند.

در اینجا متأسفانه باید اقرار کرد که مملکت ما اتفاقاً ما طفل را برای تربیت اراده اساسش بر نحو اخیر بوده و هست عادت ما بر این شده که همیشه نسبت باطفال خود حکم فرمائی کنیم و هیچوقت در نظر نداشته ایم او امری که بانها میدهیم معلول بعلتی و یا متکی بدلیلی کنیم زیرا که امر کردن صرف را از وظایف پدری دانسته ایم و از اینکه طفل خود را آدم غرض کرده برای او شخصیتی

قائل شویم و او را با استدلال و برهان بکاری و ادار کنیم عارمان آمده و این ترتیب را برای خود کسرشان تصور کرده مخالف حیثیت بزرگتری دانسته ایم. تا زمانی که طفل در خانه است پدر و مادر دائما باو تحکم می کنند: برو بخواب - حالا گردش مرو - فلان بازی را مکن و قس علیهذا... بعقیده اولیای ما طفل خوب طفلی است که سر بزیر و فرمانبر و باصطلاح آنها « معقول » باشد و هیچوقت دلیل کاری را نپرسد و « فضول » نباشد

وقتی که طفل بمدرسه رفت معلم و ناظم و مدیر در قسمتی از اوقات شبانه روز جانشین اولیای او میشوند و عینا همان طررحکمرانی را در حق او معمول میدارند. باو میگویند در کلاس حرف نزن - اگر حرف زد بدون تامل او را چوب میزنند. صبح سر وقت در مدرسه حاضر باش - اگر حاضر نبود او را در مقابل رفقایش تنبیه بدنی میکنند. خیلی بندرت دیده شده که در مدارس ما با استدلال بخوانند اطفال را راهنمایی کنند و با دلیل اوامر بانها بدهند.

نتیجه این شده که از زمانی که ایران دارای تاریخ شواهد
صحیح است تا امروز ایرانی همیشه مطیع حکومت تاریخی
قهر و استبداد بوده و همیشه آنرا ستوده و فرمان هر
کس که خود را اقا و صاحب او خوانده - خواه خودی خواه اجنبی
با کمال مسرت و خلوص نیت اطاعت کرده است.

صفحات تاریخ تمام مؤید این مطلب است و بی مناسبت نیست اظهار عقیده ای که یکی از مورخین بزرگ نموده و عبودیت ایرانیها را در ازمنه سالفه قید کرده است تذکر دهیم. پروفوسور جرج راولین سن (برادر سرهنری راولین سن که خط میخی را کشف کرد) در حاشیه ای

که بر ترجمه کتاب هرودوت ابوالمورخین معروف یونانی نوشته - برای اثبات مطالبی که در دو هزار و سیصد سال قبل ثبت گردیده شباهت تام و حتی وجدت اوصاف و حالات ایرانیهای آنوقت را با اوصاف و حالات ایرانیهای امروز اینطور نشان میدهد (۱) :

«توصیفاتی که هرودوت از مللی که تاریخ آنها را نوشته است ذکر نموده یعنی ایرانی ها و آتنی ها و اسپارتی ها فوق العاده باروح و قابل توجه میباشند. ایرانیهای قدیم در صفحات تاریخ هرودوت با قلم ماهری باین اوصاف معرفی شده اند : شجاع - بانشاط - بذله گو - دارای بیانات شیرین ولی مغرور - بی استقامت - تند و سریع التاثر و بطریق یأس آوری مطیع محض و عبد و عبید نسبت باربابان خود - مخصوصاً عین همین اوصاف در اولاد و اعقاب ایرانیهای قدیم در کتب سیاحان و نویسندگان قرون جدید از قبیل شاردن رموریر (۲) با قلم استادانه ای بمعرض تشریح و توصیف در آمده است » تصور میکنم احتیاج بذکر شواهد دیگر از قبیل گویننو (۳) نباشد که در کتاب موسوم به «سه سال در آسیا» تا بحداغراق میگوید: «ایرانی حاضراست زیر بار هر اجنبی برود». این مسئله تقریباً مسلم است که یکی از دلایل اینکه این همه سلسله های اجنبی از قبیل سلوکیدها - پارتها - اعراب - سلاجقه - مغولها در ایران سالها بلکه قرون متمادی بدون دغدغه خاطر سلطنت کردند و برابری آنها تسلط و حکمرانی مطلق داشتند

(۱) تاریخ هرودوت تألیف پروفسور جرج راولین سن چاپ ۱۸۶۲ - جلد اول ص ۱۰۴-۱۰۳

(۲) Jean Chardin, سیاح معروف فرانسوی در زمان صفویه که سفرنامه مفصل و قابل توجهی از مسافرت بایران و اقامت در مملکت ما نوشته و Morier مؤلف کتاب حاج بابا

(۳) Gobineau نویسنده معروف فرانسوی که مدت سه سال در دربار ایران وزیر مختار بود

طرز تربیت اراده افراد این ملت بوده . هیچوقت سعی نکرده اند کسانی را که بار میاورند دارای شخصیت با لذات باشند و آقائی سایرین را قبول نکنند

این عیب بزرگ را باید رفع کرد . راهش این است
 راه چاره که در تربیت ارادهٔ اطفال دقیق شوید و طرقي که در
 مقاله آتیه ارائه می‌دهیم اتخاذ کنید و مخصوصاً این نکته
 را در مد نظر بگیرید که از سه چهار سالگی بپسند طفل را نباید جماد
 فرض کرد و ارادهٔ خود را بر او تحمیل نمود و فقط بطور خشک و
 بدون دلیل باو امر و نهی کرد بلکه باید طوری کنید که طفل
 بخواهد آنچه را که شما می‌خواهید انجام دهد . بنا براین باید متوسل
 بعقل و عاطفهٔ طفل بشوید و حتی الامکان حکمی که می‌کنید دلیل و علت آنرا با
 کمال سادگی و خوشروئی بزبان بچگی باو بگوئید تا حس کند که بیجهت
 و بدون سبب از سایرین اطاعت نمی‌نماید و بعدها بفهمد که اینجهت
 و سبب ناشی از قوه ایست که آنرا عقل نامند



عزم و اراده

چنین می‌گفت پیری با جوانی بطرزی بس لطیف و سهل و ساده
 ترا هر مشکلی می‌کردد آسان چو باشی صاحب عزم و اراده
 اسمعیل (ناصر الممالک)

